جلسه 722

دوشنبه 14/01/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به سیره متشرعه بود که در بحوث و مانند آن مطرح شده بود که سیره متشرعه نیاز ندارد که از عدم ردع کشف بکنیم امضاء آن را. مگر سیره متشرعه بما هم عقلاء باشد. مثلا سیره متشرعه بر عمل به خبر ثقه که مرحوم شیخ طوسی نقل می کند، این یا قطعا یا احتمالا ناشی بوده از طبع عقلائی متشرعه. در اینجا ما نیاز داریم به کاشفیت عدم ردع از امضاء. منتهی از استمرار عمل متشرعه به خبر ثقه یقین پیدا می کنیم که شارع ردع نکرده است، والا اصحاب ائمه علیهم السلام بعد از ردع امام ادامه نمی دادند عمل به خبر ثقه را. ولکن به هر حال اینکه امام ردع نکرده پس معلوم می شود امضاء کرده، خب این نیاز به بحث خواهد داشت که من أین نستکشف الإمضاء بمجرد سکوت الامام عن الردع. که از راه نقض غرض یا ظهور حال باید ما بگوئیم عدم ردع یا سکوت امام کاشف است از امضاء. که بحثش گذشت.

اما در سیره متشرعه بما هم متشرعه اصلا به برهان إنّ کشف می کنیم بیان امام علیه السلام را. والا من أین نشأت هذه السیرة المتشرعیة بما هی سیرة متشرعیة؟

ما عرض کردیم این در صورتی است که ما احراز کنیم در زمان ائمه علیهم السلام سیره شیعه بر یک مطلبی بوده بما هم شیعة. اما اگر احتمال بدهیم که سیره مسلمین بما هم مسلمون بوده، آن لازم نیست ناشی باشد از بیان امام. ممکن است ناشی باشد از فعل یک صحابی یا یک حدیث نبوی و ما شابه ذلک. باز نیاز پیدا می کنیم به اینکه از عدم ردع کمک بگیریم. مثلا مسلمین شیعة وسنة گفته می شود که ارتکازشان بر این بوده که مشرکین نجس هستند. خب این لازم نیست که ناشی باشد از بیان امام معصوم علیه السلام. بلکه استظهاری است که از آیه "إنما المشرکون نجس" می کردند و طبق این استظهار می گفتند مشرکین نجس هستند.

ما در اینجا باید بگوئیم اگر بنا باشد مسلمانها در زمان ائمه علیهم السلام سیره ای داشتند بر یک حکمی، اگر ائمه علیهم السلام مخالف بودند ردع می کردند. والا کشف نمی کنیم از سیره مسلمین که بیان شارعی در کار بود.

ظاهر مقصود آقایان این فرض نیست. همان سیره شیعه بما هم شیعه هست، ولی به هر حال عبارت مطلق است.

راجع به اینکه ما از سیره مسلمین اگر ردع نشد کشف بکنیم امضاء سیره مسلمین را، ما دو تا مطلب داریم:

مطلب اول: اگر سیره عامه بود، در خاصه همچنین سیره ای ثابت نبود در زمان ائمه علیهم السلام. مثل اینکه عامه سیره شان بر این بوده که احراز از محاذات میقات را جائز می دانستند، اما در بین اصحاب ائمه علیهم السلام همچنین مطلبی ثابت نیست که سیره بوده. ما به چه دلیل بگوئیم امام چون سکوت کرد معلوم می شود که سیره عامه را قبول داشت؟ به قول آقای بروجردی ره اساس مذهب عامه باطل است چه ضرورتی دارد که امام علیه السلام در احکام فقهیه آنها حتما موضع بگیرد؟ اگر اصحاب ائمه علیهم السلام سؤال می کردند حتما جواب می دادند، اما سؤالی نشد شاید اصلا اصحاب ائمه علیهم السلام از عمومات که الاحرام من مواقیت خمسة حکم شرعی را به دست آورده بودند که احرام باید از میقات باشد، چه نیازی دارد که شارع ردع خاصی از این فتوی عامه بیان کنند. نباید قیاس کنیم این بحث را به نهی از عمل به قیاس. آن مطلبی بود که در بین شیعه هم احساس خطر می شد که شیعه هم مبتلا بشود به قیاس، مثل ابان در قضیه قطع اصابع مرأة. وانحراف اصولی هم بود، إن السنة إذا قیست محق الدین، طبیعی بود که امام در مقابل عمل به قیاس وفتوای به رأی شدیدا موضع بگیرند. اما در احکام فقهیه تفصیلیه این چندان اهمیتی نداشت، وفرض هم این است که ثابت نیست که شیعه هم همفکر عامه بوده در آن حکم که امام علیه السلام بخاطر شیعه موضع بگیرند و بگویند شما دچار اشتباه نشوید.

مطلب دوم: اگر شیعه هم دچار اشتباه شده بود، مثلا فکر می کرد مشرکین نجس هستند تمسکا به آیه إنما المشرکون نجس، آیا لزومی دارد امام علیه السلام ردع بکند؟ حالا فکر کنند مشرکین نجس هستند، به کجای اسلام ضربه می زند؟ اشتباه می کنند، آیه دلالت نمی کند بر نجاست ذاتیه مشرکین، آیه می گوید که مشرکین پلید و نجَس هستند، کما اینکه قمار بازی رجس هستند، یا میسر رجس هست، یعنی پلید هستند. حالا مردم فکر می کردند که آیه دلالت می کند بر نجاست فقهیه مشرکین، حالا مردم فکر کنند، چقدر این فکر مردم ضربه می زند به اسلام؟ الان خیلی از مردم فکر می کنند در حال تکبیرة الاحرام نماز دستها را باید بیاورند تا محاذی صورت، آیا واجب است به مردم بگوئیم این کار واجب نیست؟ چه لزومی دارد؟

اگر سیره شیعه بما هم شیعة بر یک مطلبی باشد او فرق می کند، از او عادتا انسان وثوق پیدا می کند که او ناشی بوده از بیان ائمه علیهم السلام.

واینکه در بحوث هست که ما باید سیره داشته باشیم در متشرعه، فرق می کند با سیره عقلائیه که ارتکاز معاصر عقلائی هم معاصر بود کافی است که ما از عدم ردع از آن کشف امضاء کنیم. اما در سیره متشرعه سیره عملیه می خواهیم.

این ظاهرا سهو القلم است. اتفاقا روشن است که ما در سیره متشرعیه سیره عملیه نمی خواهیم، نفس ارتکاز متشرعه بما هم متشرعه این بلاسبب که حاصل نمی شود، حتما منشأ شرعی دارد، ومنشأ شرعی اش فعل امام یا قول امام یا تقریر امام خواهد بود.

ولذا ما در سیره متشرعه بما هم متشرعة یعنی سیره شیعه بما هم شیعة که گفت این کشف می کند إنا از اینکه این سیره ناشی شده است از بیان ائمه علیهم السلام، اگر این مطلب باشد که در بحوث آمده و مطلب درستی هم هست در سیره شیعه بما هم شیعة، دیگر ما نیاز نداریم به سیره عملیه شیعه. ارتکاز شیعه در زمان ائمه علیهم السلام هم اگر ناشی باشد از شیعه بودن آنها، کشف می کند از بیان امام علیه السلام.

این از جهت کبرای بحث.

اما از جهت صغرای بحث که احراز سیره شیعه در زمان ائمه علیهم السلام اتصال سیره فعلیه شیعه به سیره شیعه در زمان ائمه علیهم السلام، واقعا کار دشواری است. ما واقعا سیره هایی که می بینیم سیره های عملیه شیعه یا ارتکاز متشرعه شیعه است فی زماننا. اما این سیره و ارتکاز متشرعه ناشی است از بیان ائمه علیهم السلام ودر زمان ائمه علیهم السلام هم این سیره وارتکاز بوده، کثیرا ما ما دچار شبهه می شویم. چون خیلی از این سیره های متشرعه ناشی است از فتاوای فقهاء. یک فقه بزرگی می آید مثل شیخ طوسی که قرنها فقهش و فتاوایش بر افکار شیعه مسلط هست، حتی مجتهدین جرأت نمی کنند برخلاف فتاوای این مرد بزرگ شیخ الطائفة سخنی بگویند، وابن ادریس به آنها اعتراض می کند که چرا شما تابع هستید، خب ممکن است همین فتوایی که از شیخ طوسی است بیاید چنان ارتکازی در شیعه درست کند که ما فکر کنیم همین ارتکاز در زمان ائمه علیهم السلام هم بوده است.

حالا یک سری ارتکازها و سیره های متشرعه که مرحوم شیخ انصاری فرموده شاید ناشی از عدم مبالات باشد. مثلا ایشان می فرماید: سیره متشرعه است بر اینکه با اطفال در اشیاء حقیره معامله می کنند. ولی این سیره معلوم نیست ناشی باشد از حیث متشرعه بودن اینها که از ائمه علیهم السلام اخذ کرده اند ومتصل بوده این سیره به زمان ائمه علیهم السلام، شاید این سیره ناشی باشد از عدم مبالات. الان مساجد ما معمولا با مناره ساخته می شود، آیا این منشأ دینی دارد؟ ابدا. اما شده یک ارتکاز به جوری که اگر مسجد بسازند بدون مناره، مردم می گویند این مسجد نیست این خانه مسکونی است، اینجور به ذهنشان می آید. خب این ارتکازها وسیره ها از کجا ناشی شده است؟ یک کاری را یک عده ای انجام داده اند بقیه هم چشم پوشی کرده اند مصلحت ندیده اند اعتراض کنند گفته اند حالا کار حرامی که نیست، عملا شده است سیره.

یکی از مواردی که مثال زده می شود برای سیره متشرعه و گفته می شود که احراز می توانیم بکنیم اتصالش را به زمان ائمه علیهم السلام، موردی است که در بحوث مطرح کرده است:

ایشان می گوید اگر موضوعی باشد که الان سیره متشرعه بر طبقش هست. مثلا الان سیره متشرعه بر این است که نماز ظهر روز جمعه را آهسته می خوانند. ایشان می فرماید: ممکن است ما بگوئیم اصل این مسأله نماز ظهر در روز جمعه که در زمان ائمه علیهم السلام هم عام البلوی بوده و در زمان ائمه علیهم السلام هم مردم مبتلا بودند به نماز ظهر در روز جمعه که حالا قرائتش را یا باید جهرا بخوانند یا اخفاتا. پس نمی شود در زمان ائمه علیهم السلام حکم جهر یا اخفات در قرائت نماز ظهر در روز جمعه معلوم نباشد برای مشترعه، چون عام البلوی است و هیچ سؤالی هم از آن در روایات نشده است. پس معلوم می شود حکمش برای مردم در زمان ائمه علیهم السلام واضح بوده است. حکمی که در زمان ائمه علیهم السلام واضح بوده چیست؟ وجب جهر است یا وجوب اخفات؟ یا تخییر؟ کدام است؟ ایشان می فرماید: ما یک دلیلی ممکن است بیاوریم بگوئیم همان حکمی که الان واضح است برای متشرعه که مثلا وجوب اخفات هست در زمان ائمه علیهم السلام هم همین حکم واضح بوده است. چرا؟ برای اینکه اگر حکم دیگری واضح بود در زمان ائمه علیهم السلام، چه جور می شود که در زمان ائمه علیهم السلام مثلا واجب بود وجوب جهر در قرائت نماز ظهر روز جمعه، آنوقت برای متشرعه الان قضیه صدوهشتاد درجه برعکس بشود و واضح بشود وجوب اخفات. این حتما اگر همچنین چیزی بود یک عوامل غیر طبیعی در آن تأثیر داشت که در تاریخ ثبت می شد، که بر اساس این عامل ارتکاز متشرعه عوض شد. معلوم می شود ارتکاز متشرعه عوض نشده است. با یک مقدمه ثابت کردیم حکم این مسأله در زمان ائمه علیهم السلام واضح بود، چون عام البلوی بود و هیچ سؤالی از ائمه علیهم السلام نشد. بعد نتیجه گرفتیم که نمی شود آن حکم واضح زمان ائمه علیهم السلام مغایر باشد با این حکم واضح در زمان ما که وجوب اخفات است، والا لکان متأثرا من عوامل غیر طبیعیة وکانت تسجل فی التاریخ عادة.

خود آقای صدر به این مطلب اشکال می گیرد. ایشان می گوید که غالبا این راه مفید نیست. چرا؟ برای اینکه آن چیزی که در تاریخ ثبت می شود تحول ارتکاز متشرعه است دفعة و فجأة. اگر تحول دفعی رخ بدهد که در سال فلان بر اساس فلان عامل ارتکاز متشرعه عوض شد، بله این را در تاریخ می نویسند. اما تغیر و تحول ارتکازات تدریجی است. مثلا در همین مثال قرائت نماز ظهر در روز جمعه، ممکن است در زمان ائمه علیهم السلام ارتکاز متشرعه بر وجوب جهر بوده است. تا رسید به یک فقیهی، آن فقیه گفت ما دلیلی بر وجوب جهر در قرائت صلاة ظهر در روز جمعه نداریم. چون دلیل لفظی که نداریم. این فقیه هم آن ارتکاز متشرعی بر وجوب برایش قانع کننده نبوده است. کما اینکه می بینید خیلی از فقهاء در ارتکازات متشرعی تشکیک می کنند، آن فقیه هم ممکن است تشکیک کرد در این ارتکاز متشرعی بر وجوب جهر در قرائت نماز ظهر در روز جمعه، فتوی داد به عدم وجوب جهر. طبعا مقلدینش ملتزم نبودند به جهر. تا رسید نوبت به یک فقیه دیگر، دیگر پیش او آن ارتکاز بر وجوب جهر از بین رفته است با وجود این افرادی از متشرعه که دیگر نماز ظهر روز جمعه را اخفاتا می خوانند، آمد گفت ما باید فتوی بدهیم به وجوب إخفات، چون عمومات می گوید که نماز ظهر و عصر از نمازهای اخفاتیه است، ولذا فتوی داد یجب الاخفات. بقیه هم دیدند عجب حرف صناعی است این تمسک به عمومات، و ارتکاز متشرعی هم که عملا از بین رفته بود بر وجوب جهر، عملا متشرعه در زمان ما ارتکازشان بر وجوب اخفات در قرائت نماز ظهر روز جمعه شد. به تدریج آن ارتکاز بر وجوب جهر متحول شد، شد ارتکاز وجوب اخفات.

اقول: این مطلب ایشان به عنوان یک فرضیه مطلب خوبی است، وما هم اضافه می کنیم به فرمایش ایشان که ممکن است متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام حکم برایشان واضح بوده از باب قدر متیقن. لازم نیست که حکم واضح باشد بتمامه. نه، متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام اصل جواز اخفات را شاید می دانستند، اما وجوب آن را شاید شک داشتند، سؤال هم نکردند از ائمه علیهم السلام. همینکه الان شما سیره دارید بر اخفات در زمان حاضر، شاید زمان ائمه علیهم السلام اصل مشروعیت اخفات معلوم بوده، همین کافی است. لازم نیست که بدانند واجب است اخفات یا واجب است جهر. نه قدر متیقن این است که اخفات جائز است، بیشتر از این ما لازم نیست در سیره متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام بگوئیم. آیا متشرعه در زمان ائمه علیهم السلام همه تفاصیل احکام را می دانستند و اگر نمی دانستند سؤال می کردند؟ نه، جواز اخفات را در قرائت نماز ظهر روز جمعه می دانستند اما اینکه واجب است اخفات یا جائز است جهر، نمی دانستند. چون نمی دانستند عملا نماز ظهر را هم در روز جمعه جهرا نمی خواندند. نه اینکه بگویند جائز نیست. نه، ممکن است جواز جهر را نمی دانستند، اما جواز اخفات را می دانستند. پس برفرض اصلا تحولی هم رخ نداده باشد به این شکلی که آقای صدر می گوید، ولی بالاخره الان ارتکاز متشرعه بر وجوب اخفات هست دلیل نمی شود که زمان ائمه علیهم السلام هم ارتکاز متشرعه بر وجوب اخفات بوده است. نه، شاید متشرعه از باب قدر متیقن نماز ظهر را اخفاتا می خوانده اند در روز جمعه، نه اینکه ارتکازشان این باشد که واجب است اخفات.

لذا ما برای احراز سیره متشرعه به زمان ائمه علیهم السلام باید با حساب احتمالات پیش بیائیم. یعنی یک سیره متشرعه ای باشد خلاف قواعد فقهیه، والا ممکن است مستند باشد به آن قواعد وفتوای فقهاء بر اساس آن قواعد، سیره متشرعه اگر برخلاف قواعد بود طبیعی است که به حساب احتمالات می فهمیم که حتما اگر ناشی از فتوای فقهاء هم باشد فقهاء بزرگ ما برخلاف قواعد فقهیه فتوی نمی دادند مگر اینکه یک مستند شرعی داشته باشند. این کشف می کند که وقتی یک حکمی برخلاف قواعد بین متشرعه یا فقهاء رائج شد و هیچ مستند و مدرک قطعی یا محتملی ندارد چون برخلاف قواعد هست ما وثوق پیدا می کنیم که این حکم یدا بید از ائمه علیهم السلام به آنها رسیده بوده وارتکاز متشرعه زمان ائمه علیهم السلام بوده که به دست ما رسیده است.

 مثلا لزوم قبض در بیع سلم، این خلاف عمومات و اطلاقات است هیچ دلیل خاصی ندارد. این مورد وبرخی از موارد دیگر را ممکن است ما کشف بکنیم که ارتکاز متشرعه زمان ائمه علیهم السلام هم بر طبق همین حکم بوده، چون برخلاف قواعد است وفتوای فقهاء من غیر نکیر واحد منهم بر این حکم بوده است. نمی شود که فقهاء بدون مدرک فتوی بدهند، این در حق این بزرگان محتمل نیست. این بحث را انشاءالله در بحث حجیت اجماع پیگیری می کنیم.

مطلب دیگری که آقای صدر دارد این است که می فرماید: یکی از راه های احراز سیره متشرعه متصله به زمان معصومین علیهم السلام این است که یک شاهد معتبری بیاید شهادت بدهد. بعد ایشان مثال می زند، می گوید: مثلا شیخ طوسی در عده فرموده است که: امامیه عمل کرده اند به آن روایاتی که راوی اش امامی اثناعشری عادل هست. وجالب این است که شیخ طوسی می فرماید: به خبر غیر امامی اثناعشری عادل عمل نمی کنند طائفه مگر در فرض فقد خبر امامی اثناعشری عدل. یعنی اگر یک خبر امامی اثناعشری عدل بود که می گفت تجب صلاة الجمعة، یک خبر از غیر امامی اثناعشری عدل مثلا از سکونی یا عمار ساباطی بود که لاتجب صلاة الجمعة، اصحاب عمل نمی کردند به این خبر دوم. ادعا می کند سیره متشرعه را بر عمل به خببر امامی اثناعشری عدل.

البته این مورد انصافا مشکل است که ما مثال بزنیم برای کشف اتصال سیره متشرعه به زمان ائمه علیهم السلام. چرا؟ برای اینکه شیخ طوسی راجع به اصحاب ائمه علیهم السلام می گوید راجع به طائفه امامیه می گوید که عملت الطائفة حتی اصحاب ائمه علیهم السلام به روایاتی که راوی آن شیعی اثناعشری عدل بود، لکن خود این شهادت شیخ طوسی حجیتش اول الکلام است. شما می خواهید با این شهادت شیخ طوسی چه چیزی را اثبات کنید؟ حجیت خبر امامی عدل را. خب پس معلوم می شود هنوز حجیت خبر امامی عدل برایمان ثابت نیست، وقتی ثابت نیست چه جوری بیائیم به شهادت شیخ طوسی که یک خبر امامی عدل است اعتماد کنیم؟ برای حجیت خبر امامی عدل به خبر امامی عدل اعتماد کنیم.

البته خود آقای صدر هم ملتفت به این نکته هست، ولذا این مثال، مثال صحیحی برای این بحث نیست که بتوانیم یک سیره متشرعه را با شهادت معتبره ای اثبات کنیم.

پس این شهادت شیخ طوسی اعتبار ندارد، چون معارض هم دارد، معارضش شهادت سسید مرتضی است. سید مرتضی طبق آنچه که ابن ادریس از او نقل می کند در سرائر، می گوید أن اصحابنا کلهم سلفهم و خلفهم متقدمهم و متأخرهم یمنعون من العمل باخبار الآحاد و من العمل بالقیاس فی الشریعة ویعیبون اشد عیب علی الذاهب الیهما حتی صار هذا المذهب لظهوره و انتشاره ضرورة منهم و غیر مشکوک فیه من اقوالهم. ادعا می کند ضرورت ارتکاز شیعه را بر عدم حجیت خبر واحدی که مفید وثوق واطمینان نباشد.

اینها با هم تعارض می کند.

ولذا ما موردی پیدا نکردیم که سیره متشرعه معاصره با ائمه علیهم السلام با یک شهادت معتبره ای اثبات بشود. ولذا بر عهده فقه است که در موارد ادعای سیره متشرعه کشف بکنیم که ای سیره متشرعه آیا در زمان ائمه علیهم السلام هم بوده یا نبوده. با حساب احتمالات و بررسی مدارک محتمل سیره و پیدا نکردن یک مدرک قابل توجه، آنوقت ممکن است ما بگوئیم دلیلی بر انعقاد این سیره متشرعه جز بیان ائمه علیهم السلام و انقال آن یدا بید به متشرعه راه دیگری وجود ندارد. کما اینکه این در مورد جریان مطهریت غیبت مسلم مطرح می شود، که غیبة المسلم مطهرة موجبة للحکم بالطهارة للسیرة القطعیة المتشرعیة، چون خلاف قواعد است، تنها راهش این است که بگوئیم ائمه علیهم السلام فعلا أو قولا أو تقریرا حکم به طهارت مسلم را بعد غیبته تنفیذ ذکره اند. هذا تمام الکلام فی بحث السیرة.